

۱- کلمه، ترجمه لغت یونانی لوگوس (Logos) است. کاربرد متافیزیکی آن از آغاز انجیل یوحنا گرفته می‌شود که چنین است: «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همه چیز توسط آن آفریده شد...». بدین ترتیب اگر خدا وراء هستی در نظر گرفته شود، لوگوس هستی است و اگر خدا هستی در نظر گرفته شود، لوگوس کلمه خالق خداوند است که معادل "کُن" در اسلام می‌باشد.

۲- پرکریتی (prakriti) - ماده المواد - دارای سه "گونا" (gunas) یا کیفیت است که در وضعیت افتراق نیافته اولیه، کاملاً در تعادل می‌باشند؛ هر تجلی جوهر بالاچار این تعادل را بر هم می‌زند. موجودات، همگی در حالات مختلف تجلی خود در این سه "گونا" به درجات متفاوت و با نسبت‌های گوناگون بی‌شمار مشارکت دارند. بدین ترتیب این گونه‌ها مراتب وجود کلی نیستند بلکه شرایط آن هستند که هر موجود متجلی تابع آنهاست، و باید این شرایط را از شرایطی که مرتبه‌ای خاص از تجلی را تشکیل می‌دهند به دقت جدا ساخت. این سه "گونا" عبارتند از سَتَوَه (sattva) که هماهنگی با ذات هستی است و با نور معقول یکی گرفته می‌شود، رَجَس (rajas) یا کشش به گسترش که توسط آن موجود در مرتبه داده شده‌ای گسترش وجودی خود را می‌یابد، و سرانجام تَمَس (tamas) یا تاریکی که با جهل متناظر ساخته می‌شود و نماینده کشش به سوی پایین است. برای مثال در نفس، جنبه‌های معطمته و لوامه و اماره با این سه "گونا" متناظرند. در عالم صوری کنیف، مثلاً در بین فلزات، طلا دارای طبیعت ستوه‌ای، مس رَجَسی و سرب تمسی است.

۳- منظور از "تیلور" اصلی، "تیلور" عالم لاهوت از درون هاهوت است، و "تیلور" وجودی، "تیلور" هر یک از عوالم سه گانه (ناسوت، ملکوت، جبروت) از درون مافوق خود است.

## رمزپردازی\*

نوشته ویتال پری

ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی

اشاره:

این مقاله ترجمه فصلی است از کتابی به نام گنجینه حکمت سنتی، دایرةالمعارف حقیقت معنوی نوع انسان. هدف مؤلف این بوده است که نمونه‌هایی از حکمت‌ها و معرفت‌های متون اصیل سنتی را، از قرآن کریم و عهدین گرفته تا آثار مولوی و غزالی و حکیمان مسیحی و هندو و متون دینی روم و مصر باستان و... گرد آورد. گردآورنده این جُنگ، خواننده را به معانی مشترک در میان همه انسان‌ها و همه فرهنگ‌های دوران حاکمیت سنت می‌خواند و از او دعوت می‌کند تا امر بی‌زمان و ماندگاری را که در این صورت‌های گونه‌گون خود را به‌ظهور رسانده، و امر واحدی را که در هر جا به رنگی درآمده و جامه‌ای پوشیده است نظاره کند و از این راه، به حقیقتی که در باطن عالم است تقرب جوید. کتاب سه بخش و شش باب دارد و هر باب مشتمل بر چند فصل است. در اینجا ترجمه یکی از آن ابواب را آورده‌ایم.

\* Perry, Whitall, "Symbolism", *A Treasury of Traditional Wisdom, An Encyclopedia of Humankind's Spiritual Truth*, UK, Cambridge, Quinta Essentia, 1971, pp. 302-319.

«هرچه در باطن، مثال ظاهر است؛ همچو زیر است آنچه در بالاستی.»<sup>۱</sup>

نخستین اصلی که مابعدالطبیعه پیش می‌نهد یگانه بودن یا دوگانه نبودن وجود است. نتیجه بلافصل این اصل، نسبت همه احوال و اطوار وجود ماسوای وجود مطلق است. نسبت یعنی وابستگی؛ و وابستگی یعنی رشته‌ای علی که مجموعه بی‌نهایت احوال و اطوار وجود را به هم مربوط می‌کند. رمز، زبانی است که این رشته علی را، معمولاً از طریق التزامات صوری و اتقان هندسه، مفهوم می‌سازد. بسیاری از سخنان گنون و کوماراسوامی در واقع پرده برگرفتن از رمزهای سنتی است؛ رمزهایی که بخش عظیمی از محتوایشان، یعنی کلیت و دلالت مابعدالطبیعی آنها، در غرب از رنسانس به بعد مبهم شده یا از دست رفته است. با این حال، «هر انسان را تا جایی می‌توان "انسان" دانست و از "بشر" [مرتبه حیوانی انسان] بازشناخت که «امور باقی را از طریق امور فانی بشناسد.» انسان حقیقی امور را آن‌چنان که هستند می‌شناسد و فقط همین معرفتِ فرقان است که چراغ راه اوست.»<sup>۱</sup>

«هرچه هست، طور وجود آن هرچه باشد، بالضروره مشمول اصول جهانی است. هیچ موجودی نیست که مشمول این اصول نباشد. این اصول ماهیاتی مندمج در حقیقت ثابت عقل الهی اند. در نتیجه، می‌توان گفت که هر چیزی،

۱ این کلام بخشی از متنی مربوط به علم کیمیاست که می‌توان منشأ آن را در قرون وسطا، تا منابع عربی‌ای همچون آثار جابر [بن حیان] پی گرفت. جابر مدعی است که این سخن را از ابولونیوس تیانی (Apollonius of Tyana) نقل کرده است. این کلام در پاپیروس یونانی - مصری لیدن (ح ۳۰۰ م) در طبوه (Thebes) نیز یافت می‌شود. قس: Holmyard, *Alchemy*, Seligmann, *The Mirror of Magic*.

[در ترجمه، جمله با الهام از مصرع معروف میرفندرسکی (صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی)، منظوم شده است.]

1- Coomaraswamy, "The Christian and Oriental or True, Philosophy of Art", *Why Exhibit Works of Art?*, p. 50.

هرچند به خودی خود حادث است، به طرز خود و به اقتضای طور وجود خود، ترجمان یا مظهر این اصول است؛ و اگر چنین نباشد هیچ محض است. از این رو، همه امور، در همه اطوار وجود، به سبب تناظر و شباهتی که در تبعیت از وحدت کلی و جهانی دارند، و حتی خود وحدت و هماهنگی در جهان،... هیچ نیستند مگر مجلای اصل وحدت در کثرت عالم ظاهر. همین تناظر است که مبنای حقیقی رمزپردازی را تشکیل می‌دهد.»<sup>۱</sup>

«رمزپردازی اصیل در حاق ماهیتش با تقلیل به دستورهایی که نظام‌مندی کمابیش محدودی دارند، از قبیل دستورهایی که فلسفه دنیوی می‌پسندد، مغایرت دارد. رمزپردازی یعنی عمل رمزها در پشتیبانی از مفاهیم ذهنی در جایی که امکانات بسط حقیقتاً نامحدود است؛ و بیان، خود چیزی جز رمز نیست. بنابراین، همواره باید آن وجوهی را که به بیان در نمی‌آید منظور داشت؛ و این وجوه دقیقاً همان است که در مابعدالطبیعه محض بیش از همه اهمیت دارد.»<sup>۲</sup>

«آیین و رمز... در حاق ماهیتشان سخت به هم مربوطند. واقع اینست که هر آیینی در همه اجزای تشکیل‌دهنده‌اش بالضروره شامل معنایی رمزین است و برعکس، هر رمزی... بر کسی که با استعدادها و خصایل لازم در آن امعان نظر می‌کند، اثرهایی می‌گذارد که بسیار شبیه به اثر آیین، به معنای واقعی کلمه، است... همچنین می‌توان گفت که آیین همان رمز است که «به فعلیت درآمده است» و هر کردار آیینی رمزی است که «به عمل درآمده است»... اصولاً آیین و رمز دو جنبه از یک واقعیت‌اند؛ این واقعیت در غایت امر چیزی جز تناظراتی نیست که همه مراتب "وجود" جهانی را به هم مرتبط می‌کند. این ارتباط

1- Guénon, *Autorité Spirituelle et Pouvoir Temporal*, p. 22.

2- Guénon, *L'Ésotérisme de Dante*, pp. 69-70.

آخر، تصاویر نقاشان را شامل می‌شود که همه، به‌ضرورت، از مُثُل گوناگون نشان و، از آن طریق، از "مثال اعلا"، یعنی خدا، فیضان می‌یابند. این فیضان موجب می‌شود که قدری از تقدس آن مثال به تصویرش هم سرایت کند: اگرچه این تصویر با مثال خود تفاوت دارد، ذات آن<sup>۱</sup> با معنایش<sup>۲</sup> مُضاهی است و پرستش تصویر<sup>۳</sup> به واسطه آن تصویر به مثال آن می‌رسد... . بازنمایی تصویری مسیح، بازآفرینی تجسد خدا در مسیح است و، به همان اندازه، "مناسک عشای ربانی" بازآفرینی "مصیبت مسیح" است. هنرمندی که مطابق قواعدی معین، تصویری درمی‌اندازد و می‌آفریند، به عملی شبیه اعمال کشیشان [در مناسک عشای ربانی] می‌پردازد.

«سه اندیشه اصلی که اهمیت بیشتری برای کل تاریخ متعاقب هنر بیزانسی دارند از همین استدلال درباره آموزه تصاویر برمی‌آیند. نخست اینکه تصویر، اگر آن را "به طرز صحیح" بسازند، قرین جادویی مثال خود است و با آن همسانی‌ای جادویی دارد.<sup>۴</sup> دوم اینکه صورت بازنموده هر شخص مقدس ارزش تقدیس دارد. سوم اینکه هر تصویری، در سلسله مراتبی پیوسته، جایگاهی معین دارد. تصویر برای آنکه به همسانی با مثال ازلی خود برسد باید دارای "شباهت"<sup>۴</sup> باشد. باید صفات بارز انسان مقدس یا رویداد مقدسی را، مطابق با منابع موثق، به نمایش درآورد. [در هنر بیزانسی،] این منابع گاهی تصاویر مبدئی فوق طبیعی<sup>۵</sup>، یعنی چهره‌نگاره‌ها یا توصیفات معاصر آن اشخاص، بود؛ و گاهی، در مورد بازنمایی‌های نمایشی، کتاب مقدس بود... . اگر این کار مطابق قواعد معین

1- κατ' ομοίαν

2- καθ' ὑπόστασιν

3- προσκόμις τιμητική

\* ممکن است واژه "جادویی" موجب سوء تفاهم شود. هنرمند بیزانسی این همسانی را "روحانی" یا "واقعی" می‌انگاشت.

4- ταυτότης της μοιάσεως

5- εχειροποίητα

به‌نحوی است که از طریق این تناظر می‌توان شأن انسانی ما را در ارتباط با شئون عالی‌تر وجود قرار داد.<sup>۱</sup> به قول بورکهارت: «انسان کلی، خود، رمز جامع خداست.»<sup>۲</sup>

«هر چیزی رمزی است که پشتوانه مستقیم فهم معنوی است؛ مثلاً "مُنْتَرَه"<sup>۳</sup> (دستور مقدس)، یا اسمی از اسماء الهی، یا به‌نحو ثانوی: رمزی بصری یا تصویری یا تندیس، از قبیل صور مقدس (پرتیکه‌ها)<sup>۴</sup>».<sup>۵</sup>

«هنرهای بیزانسی و رومی و صدرگو تیک در زمره الهیاتند: این هنرها مبین خدایند؛ به عبارت بهتر، "تجلی" خدا در مرتبه‌ای خاص‌اند.»<sup>۶</sup> خوب است قدری بیشتر نظریه شمایل را بررسی کنیم تا کارکرد و معنای رمزها و کلاً تصاویر را روشن سازیم. فقرات ذیل را از کتاب تزئینات موزائیکی بیزانسی، اثر اتو دموس<sup>۷</sup>، نقل می‌کنیم: «تئودور استودیومی<sup>(۱)</sup> و یوحنا دمشقی<sup>(۲)</sup> می‌گویند رابطه بین مثال و تصویر<sup>۸</sup> حاصل از آن شبیه رابطه بین خدای پدر و مسیح پسر اوست. مثال، بنا بر عقاید نوافلاطونی، چنانست که بالضروره تصویر خود را پدید می‌آورد؛ همچنان که سایه‌ای از جسمی بر زمین می‌افتد؛ و به همان طریق "پدر" "پسر" را و همه مراتب عالم غیب و عالم شهادت را پدید می‌آورد. پس خود عالم مجموعه‌هایی از "تصاویر" متداخل است که در قوس نزول، مسیح، تصویر خدا، پروریسموی<sup>۹</sup> ("مُثُل" نوافلاطونی)، انسان، اشیای رمزین، و دست

1- Guénon, *Aperçu sur l'Initiation*, ch. XVI.2- Burckhardt, *De l'Homme Universel*, p. 4.

3- mantra

4- pratikas

5- Schuon, *Perspectives Spirituelles*, p. 135.

6- Ibid., p. 46.

7- Otto Demus, *Byzantine Mosaic Decoration*, London, Kegan Paul, 1974-8.

8- image

9- proorismoï

انجام می‌گرفت، آن "همسانی جادویی" پدید می‌آمد و ناظر، به واسطه نظاره آن تصویر، خود را با اشخاص مقدس یا رویدادهای مقدس مواجه می‌یافت. او با الگوهای اصیل روبه‌رو می‌شد؛ با اشخاص مقدس گفت‌وگو می‌کرد؛ و خود به مکان‌های مقدس، بیت‌لحم، بیت‌المقدس، یا جُلُجُتَا<sup>(۳)</sup> وارد می‌شد.<sup>۱</sup>

نویسنده مطلب مزبور توضیح می‌دهد که چگونه هویت آیینی شمایل طبعاً اقتضا می‌کند که تصویر موضوعات مقدس روبه‌روی ناظر قرار گیرد [تمام‌رخ]؛ درحالی‌که، به همان دلیل، شخصیت‌های شریر (مثلاً یهودا در شام آخر، یا شیطان در وسوسه) را نیم‌رخ تصویر می‌کردند تا از تماس مستقیم با نیروی شیطانی‌ای<sup>\*</sup> که از آن تصاویر صادر می‌شود جلوگیری کنند. در عمل، و برای شخصیت‌های درجه دوم، معمولاً از تصویر سه‌رخ استفاده می‌کردند تا فواید حالت تمام‌رخ و نیم‌رخ را جمع کنند. سطح منحنی محراب و گنبد امکان تصویر کردن توالی لازم برای موضوعات حکایی در آثار بزرگ موزائیکی را چنان فراهم می‌آورد که چهره‌ها، در طول مسیر داستان، همواره رو به مخاطب داشته باشند. رنگ طلایی زمینه حالت عمق و بی‌نهایتی و تقدس را پدید می‌آورد، و در همان حال، هر شخصیت را، چون موضوع تقدیس و تکریم، مجزا می‌کرد و بر آن تأکید می‌ورزید. مواد این آثار نیز برای موضوع کار ارزش داشت: «موزائیک، با حالت جواهرگونه‌اش و وفور طلا در آن، باید رخ می‌نمود؛ همراه با مینا: ماده‌ای که برای آنکه محمل معانی الهی شود از همه چیز باارزش‌تر است. تا حدی به همین دلیل است که موزائیک نقشی چنان مهم در تحول نقاشی مابعد دوران

1- Ibid., pp. 5-7.

\* بُت دقیقاً چنین است؛ بت شمایی است که به‌جای تأثیرات خیر، تأثیرات شر در آن تجمع کرده‌اند [و صادر می‌شوند].

شمایل ستیزی<sup>۱</sup> بازی می‌کرد و واقعاً بر آن حکم فرما بود. موزائیک استفاده از رنگ‌های ناب و رخشان را ممکن می‌ساخت. مادیت این رنگ‌ها در معرض عنصر تزکیه‌کننده آتش از میان رفته بود و برای بیان جلال ملکوتی مُثُل الهی، از همه چیز شایسته‌تر بود.<sup>۲</sup>

«کلیسای بیزانسی خود "فضای تصویری" شمایل است. این کلیسا خود جایگاه مطلوب شمایل<sup>(۴)</sup> است؛ کلیت آن شمایی است که مفهوم نظم الهی عالم را تحقق می‌بخشد... تصویر است از جهان، و رمزی از افلاک، بهشت (یا سرزمین مقدس [فلسطین]) و عالم ماده در سلسله مراتبی منظم... این بنا را چون نگاره‌ای از مکان‌هایی انگاشته‌اند که با حیات مادی مسیح قداست یافته است (و از همین رو، همسانی‌ای جادویی با آن مکان‌ها دارد). این امر امکان تأویل‌های مکان‌شناسانه بسیار دقیقی را فراهم می‌کند که از طریق آن، هر قسمت از کلیسا با مکانی از سرزمین مقدس مطابقت می‌یابد. مؤمنانی که به سیر تصاویر چشم بدوزند، می‌توانند تنها با تأمل در تصاویر کلیسای مکان زندگی‌شان، به زیارت رمزین سرزمین مقدس بروند... کلیسا "نگاره"‌ای است از سیر جشنی که در مناسک عشاء ربانی معین شده است؛ و شمایل‌ها را مطابق توالی شعائر در جشن‌های کلیسایی چیده‌اند.»<sup>۳</sup>

1- post-Iconoclastic

2- Ibid., p. 10.

\* Ibid., pp. 13, 15, 16.

«پلان معبد، که تجسم کل جهان است، از تعیین فضایی ضرب‌آهنگ‌های ملکوتی‌ای برمی‌آید که بر کل عالم شهادت حکم می‌راند.» (Burckhardt, *Études Traditionnelles*, 1953, p. 237) «واژه کازموس، بنا بر نقل، منسوب به فیثاغورس و به معنای "نظم" بوده است. این نظم به صورت هماهنگی ادراک می‌شود؛ یعنی هم‌آوایی بین خود ما و عالم. این اندیشه بسط یافت و به اندیشه تعامل بین عالم کبیر (جهان) و عالم صغیر (انسان) رسید؛ چنان‌که گاهی معبد را ربط و "واسطی متناسب" میان آن دو عالم بود.»

شوئون همگونی بین احوال هنرمند و اثرش را چنین بیان می‌کند: «در کلیساهای اولیه، و در کلیساهای شرقی تا دوران ما، نقاشان شمایل با روزه و نماز و مناسک دینی کار می‌کردند. آنان الهامات فقیرانه و زاهدانه‌شان را به الهامی درمی‌آویختند که معیار لایتغیر تصویر را معین کرده بود. آنان با دقت تمام نظام رمزین صور و رنگ‌ها را پاس می‌داشتند (نظامی که قابلیت تفاوت‌های ظریف و گرانبها را [نیز در عین ثبات اصول کلی] داشت). آنان از لذت خلاقانه هم بهره داشتند، اما نه از نوآوری‌های متظاهرانه، بلکه از اینکه الگوهای وحیانی را عاشقانه بازآفرینی می‌کردند؛ الگوهای که همه‌شان چنان روحانیت و کمالی داشتند که هرگز دست هیچ نبوغ فردی آدمی بدان نمی‌رسد.»<sup>۱</sup>

«ترس معمول ما از همه تبیین‌های "رمزین" آثار هنری، فارغ از این واقعیت که دیگر به امور نامحسوسی که مرجع آن رمزها نیستند دل‌بستگی نداریم، از این امر برمی‌آید که تحلیل رمزین بیشتر به دست آماورها افتاده است و بیشتر از سرِ وهم "تفسیر شده" است تا از سرِ علم. آری باز منظورمان تحلیلات عاطفی رمزپردازان مدرن است. این‌گونه رمزپردازی، "رمزپردازی کسی است که می‌جوید"<sup>۲</sup> و اشتراک معنای آن با "زبان بین‌المللی"<sup>۳</sup> سنتی ما، یعنی "رمزپردازی کسی که می‌داند"<sup>۴</sup>، بسیار اندک است. زبانی که می‌توان آن را "ریاضی‌وار" و "دقیق" خواند، اقتضاء می‌کند که آن را با روش‌هایی مطالعه کنند که نظام‌مندی‌شان کمتر از نظام‌مندی معمول روش‌های عالمان لغت باشد.»<sup>۵</sup>

--> Matila Ghyka, *The Geometry of Art and Life*, New York, Sheed and Ward, 1946, p. 112.

1- Schuon, op. cit., pp. 46-47.

2- symbolisme qui cherche

3- lingua franca

4- symbolisme qui sait

5- Coomaraswamy, "The Iconography of Durer's 'Knots' and Leonardo's

«فقط آن‌گاه که تصدیق کردیم که هنرها و فلسفه‌های نیاکانِ بس دورمان به کمال بسط رسیده بوده» و ما با یادگارهای "حکمت"ی باستانی سروکار داریم که امروز نیز به همان قدر که همیشه معتبر بوده اعتبار دارد، آری فقط آن‌گاه است که اندیشهٔ نخستین متفکران برای "ما" مفهوم خواهد شد؛ فقط آن‌گاه خواهیم توانست وحدت نقش مایه‌های فرهنگ مردم در سرتاسر عالم را بفهمیم و دقتی را که در همه جا برای اطمینان از انتقال درست آن نقش مایه‌ها اعمال شده است دریابیم؛ مشروط بر آنکه به این "اسرار" (که واقعاً هم کم از اسرار نیستند) در دل همان روحی دست یابیم که با آن "از دوران سنگ تا کنون" منتقل شده‌اند - آری، اسراری که صمیمیتی چون کودکان خردسال دارند؛ اما نه اعتماد به نفس کودکانهٔ کسانی را که حامل آن حکمت‌اند و با آن زاده‌اند. پژوهندهٔ حقیقی فرهنگ مردم اگر بخواهد "موضوع کار خود را بفهمد"، باید بیشتر عالم‌الهیات و مابعدالطبیعه باشد تا روان‌شناس.»<sup>۱</sup>

«پس وقتی به شرح اصول صوری و علت‌های غایی آثار هنرهای بدوی می‌پردازیم، آنها را "تفسیر به رأی" نمی‌کنیم؛ بلکه با آنها چون رمز و محل تأمل رفتار می‌کنیم، نه چون موضوع کاربردی صرفاً مادی؛ فقط "معنایشان را قرائت

--> "Concatenation", *The Art Quarterly*, Detroit, vol. VII, no. 2, 1944, p. 125.

این ترس، از عمل نیز برمی‌خیزد، که در روزگار ما، خصوصاً در محافل طالبان علوم خفیه فائق است. آنان می‌خواهند آیین‌هایی را بدون رمز پدید آورند. کوماراسوامی به ما یادآوری می‌کند که «آنچه در عالم "جاپای خدا" خوانده می‌شود همانا عناصر انسجام و هماهنگی و وضوح اشیاء است.»

*Elements of Buddhist Iconography*, Harvard Univ. Press, 1935, p. 90, note 146.

رمزی که آن را از منبع معنوی‌اش جدا و از طعم عالم دیگر بی‌بهره کرده باشد، تفاله‌ای بیش نیست که بوی انحطاط روانی یا عفونت بت‌پرستی می‌دهد.

1- Coomaraswamy, "On the Loathly Bride", *Speculum*, Cambridge, Mass., vol. XX, no. 4, 1945, pp. 403-404.

می‌کنیم.<sup>۱</sup>

## نشان خدا در تجلی

و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون.<sup>۲</sup>

قرآن کریم، ابراهیم (۱۴): ۲۵

ان الله لا يستحيى أن يضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها.<sup>۳</sup>

قرآن کریم، بقره (۲): ۲۶

سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم.<sup>۴</sup>

قرآن کریم، حدید (۵۷): ۱

\* \* \*

هرچه در اینجاست در آنجاست.

آنچه در آنجاست، باز در اینجاست.

او مرگ را از پی مرگ درمی‌یابد؛

گویی در پی دیدن چیزی دیگر در اینجاست. کتبه اوپنیشد، ۴: ۵۱۰

عالم فراسو شبیه این عالم است و این عالم شبیه آن. آیتیه براهمنه، ۸: ۶۲

آثار ناپیدایش از خلقت عالم آشکارا پیداست؛ می‌توان از چیزهای مصنوع،

به قدرت سرمدی و ربوبیت او پی برد. رساله رومیان، ۱: ۲۰

1- Coomaswamy, "The Symbolism of the Dome", *Indian Historical Quarterly*, March 1938, p. 32.

۲- خدا برای مردم مثل‌ها (رمزها) می‌آورد، باشد که به یاد آورند.

۳- خدا ابایی ندارد که به پشه و کمتر از آن مثل بزند.

۴- هرچه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را تسبیح می‌گوید و او پیروزمند و حکیم است.

5- *Katha Upanishad*, IV, 10.6- *Aitareya Brāhmana*, VIII, 2.7- *Romans*, 1, 20.فلوطین<sup>۱</sup>

از شباهت‌ها بدین علم دست یافته‌ایم.

بر زمین هیچ تفاوت (بنیادین) نیست.

او مرگ را از پی مرگ درمی‌یابد؛

که در اینجا چیزهایی به ظاهر متفاوت درمی‌یابد.

آن امری است واحد که فقط از بالا باید نظاره‌اش کرد -

این "وجود" وصف‌ناپذیر سرمدی. بریهد آرتیکه اوپنیشد، ۴: ۱۹-۲۰

پدر لایزال همه چیز، که حکمتش در نظم بخشیدن کمتر از قدرتش در خلقت

عالم نیست، کل عالم را بیافرید تا اجزای آن را، به واسطه رازهای مستور و تبعیت

و اطاعت آنها از یکدیگر به هم در پیوندد؛ چندان که آنچه در زیر است بسان

آنست که در بالاست، و بالعکس؛ و این چنین، هر دو سوی عالم با ریسمان

حقیقی پیوندی طبیعی به هم پیوسته‌اند. دربان خردپیشه<sup>۳</sup>

اگر خواهی درون را بشناسی، برون را نادیده نتوانی گرفت؛ درون در عالم

برون بازمی‌تابد. آناندا موی<sup>۴</sup>

خدا این عالم (ناپایدار) را بر صورت عالم زبرین بساخت. پس هر آنچه را در

زیر است نظیری در زیر است... و همه چیزها در وحدت‌اند. ژهر<sup>(۵)</sup>

اگر هیچ رابطه‌ای در بین دو عالم نبود و هیچ پیوندی میان آن دو نبود، تصور

حرکت صعودی از عالمی به عالم دیگر محال می‌بود. پس رحمت الهی عالم

شهادت را نظیر عالم علوی نهاد؛ و به همین سبب است که هیچ چیز در این عالم

محسوس نیست جز آنکه رمزی [آیتی] است از عالم دیگر. \* ای بسا چیزی در

1- Plotinus (205-270 AD)

2- *Brihad-Āraṇyaka Upanishad*, IV, iv, 19-20.3- *The All-Wise Doorkeeper*

4- Ananda Moyi

\* این یکی از راه‌های بیان این معناست. از نظر مابعدالطبیعی، کامل‌تر آنست که بگویم عالم

شهادت بالضرورة جلوه‌ای از عالم علوی است و هیچ نیست مگر مظهری از آن.

این عالم که رمز چند چیز در عالم علوی باشد و هم بسا چیزی در عالم دیگر که آن را در عالم شهادت رمزهای گونه‌گون باشد. پس آنگاه چیزی را مثال یا رمز خوانیم که از جهتی شبیه و نظیر مرموز<sup>۶</sup> الیه خود باشد. غزالی<sup>(۶)</sup>

هر آنچه هست در زمین به صورتی خاکی است و در سماوات به طرزی افلاکی. برفلس<sup>(۷)</sup>

قصدم آن نیست که طرز زر ساختن را تعلیم کنیم؛ قصد ما چیزی است بس جلیل‌تر: اینکه تعلیم کنیم چگونه می‌توان عالم طبیعت را برخاسته از فعل الهی دید و آن را این‌گونه بازشناخت و چگونه می‌توان خدا را در طبیعت نظاره کرد. گئورگ فون ولینگ<sup>۱</sup>

الهی‌ترین و برترین اموری که چشم سر یا عقل درمی‌یابد، همان زبان رمزی چیزهای مادون "او"ست که او خود همه آنها را تعالی می‌بخشد. دینوسیوس<sup>(۸)</sup>

همه چیز، از برهما گرفته تا برگ سبزه‌ای، مرشد من است.

پند کائوله تئره‌ای<sup>(۹)</sup>

هیچ قدرتی در طبیعت همچون قدرت شباهت نیست. هر چیزی شبیه خود را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند. پتر استری<sup>۲</sup>

هر آنچه درباره خدا می‌گویند و می‌نویسند و می‌آموزند، اگر عاری از معرفت آیات الهی باشد، گنگ و تهی از معناست؛ زیرا صرفاً از ظنی تاریخی یا از دهان دیگران برمی‌آید که در آن، روح فاقد معرفت است و گنگ و بی‌معناست؛ اما اگر روح باب آیات الهی را به روی او بگشاید، سخن دیگران را درمی‌یابد... زیرا با آنکه می‌بینم که کسی از خدا سخن می‌گوید یا درباره او می‌آموزد و پند می‌دهد و می‌نویسد، و اگرچه همین‌ها را می‌شنوم و می‌خوانم، اینها مرا برای فهم حقیقت او کافی نیست؛ اما اگر صوت و روحش بیرون از آیت و مثال او به مثال

1- Georg von Welling

2- Peter Sterry

خود من درآید، و مهر مثال خود را بر من بزند، باشد که او را به واقع و از بن دریابم، چه به زبان باشد و چه به نوشتار؛ به شرط آنکه او همان چکشی را به دست داشته باشد که زنگ مرا به صدا درمی‌آورد.

از اینجا می‌فهمیم که همه صفات انسانی از یک چیز برمی‌آیند؛ و همه آدمیان یک اصل و یک مادر دارند؛ وگرنه هیچ انسانی نمی‌توانست انسان دیگر را درک کند....

آری، انسان، جامع جمله صور همه سه عالمی است که در او نهفته است؛ زیرا او مظهر جامع خدا و کون<sup>۱۰</sup> الاکوان است. بوم<sup>(۱۰)</sup>

خود را بر آن داشته‌ام که عمر را بر سر غور و فحص اسرار طبیعی‌ای نهم که خدا به واسطه آنها سایه امور سرمدی را برون افکنده است.

بازیل والتین<sup>۱</sup>

قدرت هر شیء یا فعل در معنا و فهم معناست. پلک اِلک<sup>۲</sup>

آنگاه که انسان هیچ چیز ارزنده‌ای از آسمان یا شتون الهی نشنود یا باور ندارد، و آنگاه که هر ندای الهی لاجرم گنگ و صامت باشد، آدمی از راه الوهیت سخت به دور افتاده است. هرمنس<sup>(۱۱)</sup>

من درباره سیماب و گوگرد و حقه و فعل آنها و غیره و غیره سخن گفته‌ام. و البته همه این چیزها را باید با قدری ملاحظت دریافت. بدان که در فصول پیشین سخن به رمز گفته‌ام. اگر قول مرا بر ظاهر آن حمل کنی، بیش از خرج خود درو نخواهی کرد. فیلائس<sup>۳</sup>

ذهن کند ما حقیقت را فقط از راه نموده‌های مادی‌اش درمی‌یابد.

پدر سوژر سن‌دنی<sup>(۱۲)</sup>

1- Basil Valentine

2- Black Elk

3- Philaethes

در رمزها معنایی نهفته است که کلمات از بیان آنها عاجزند.

ابن فارض<sup>(۱۳)</sup>

در این مقام، حقیقت را در جمال و نور اصیل آن بر نمی‌توانیم تافت. لیکن چون به مرتبه میرایی نازل شده‌ایم، حقیقت نیز باید که خود را نازل کند تا سهل تر با ما سخن تواند گفت. جان اسمیت افلاطونی<sup>۱</sup>

فیثاغورس طریق آموختن از راه رموز را سخت دربايست می‌شمرد. زیرا این صورت از دانشوری را تقریباً همه یونانیان، که از همه کهن‌تر بودند، رواج دادند. اما مصریان آن را بس حرمت نهادند و به طرق گوناگون به کار بردند. از این رو و به تبع اینست که هر که آشکارا پرده از معانی و مفاهیم مستور رمزهای فیثاغورسی برگیرد، آنچه را فیثاغورس سخت بدان اهتمام کرده است دریابد و صداقت و حقیقتی را که در آنهاست آشکار گرداند و آنها را از صورت رازگونه‌شان برون آورد. زیرا که آنها را مطابق اصولی ساده و یکدست، درخور نبوغ این حکما ساخته‌اند و به چنان مرتبه الهی‌ای رساندند که فوق ادراک آدمی است. ایامبلیخوس<sup>(۱۴)</sup>

حکیمان با استفاده از تشبیه از بسیاری چیزها سخن می‌گویند.

جابر [بن حیان]<sup>(۱۵)</sup>

همه اسماء و صفات در نزد ما استعاره‌اند؛ اما نه در نزد "او".

اسحاق بن لطیف

در اینجا همه چیز نشانه است؛ لذا به معلمان خردمند بازمی‌نماید که خدای تعالی را چون باید شناخت. کشیش آموخته‌ای که آن نشانه را بازمی‌خواند، به مکان مقدس درمی‌آید و خیال آن حضرت منبع را تحقق می‌بخشد. فلوطین

1- John Smith the Platonist

ساکرامنتوم<sup>۱</sup> یعنی نشانه؛ و هر که به خود نشانه بسنده کند، او را هرگز به کُنه حقیقت راه نیست. اما جمله هفت آیین مقدس، آن واقعیت بی‌همتا را به ما می‌نمایند. مثلاً تزویج رمزی است از الوهیت و طبع آدمی، شوق روح برای وصال خدا. اکهارت<sup>(۱۶)</sup>

ما را به ذات الهی راه نیست. ما دست در دامن کلمات و اسماء و صور حیوانی و اشخاص... از درختان و گل‌ها و قله‌ها و چشمه‌ها می‌زنیم.

ماکسیموس صوری<sup>(۱۷)</sup>

صفاتش را ببین امروز اینجا / که تا ذاتش توانی دید فردا

شبستری [گلشن راز، بیت ۴۲۳]

همه ارواح جمله چیزهای عالم دیگر را آسان به یاد نمی‌آورند؛... آن امور از پس شیشه‌ای کدر به چشم می‌آید؛ قلیل‌اند آنان که به سوی آن صور می‌روند؛ حقایق را در آنها نظاره می‌کنند؛ و اینها نیز خود به دشواری است.

افلاطون (فیدروس، ۲۵۰)

اکنون از پس شیشه‌ای کبود [به حقیقت] نظر می‌کنیم؛ اما فردا با آن روبه‌رو خواهیم شد؛ امروز من تا اندازه‌ای می‌شناسم؛ اما فردا چنان خواهم شناخت که مرا خواهند شناخت. رساله اول قرن‌تین، ۱۳:۱۲<sup>(۱۸)</sup>

به هر جا که رو کنی، خرد با نشانه‌های خاصی که بر آثار خود نهاده است با تو سخن می‌گوید، تو را به درون می‌خواند، بر بال صور ظاهری‌ات می‌نشانند و به امور باطنی می‌رسانند. قدیس آوگوستین<sup>(۱۹)</sup>

همه عالم هیچ نیست مگر شیشه‌ای آکنده از انواری که مظهر عقل الهی است. قدیس بوناوتوره<sup>(۲۰)</sup>

عالم برون هیچ نیست جز آبگینه‌ای یا مظهری از درون. همه چیز و همه

1- sacramentum



اقسام چیزها در طبیعت فانی را اصلی، یا علتی پنهان، باید؛ و این علت امری است درونی تر از آن چیز.

این جهان هرآینه ساحت برونی امر لایزال، یا "باقی"، است. خاصه هرچه در "زمان" است، یا همه امور یا مخلوقات موقت، مظهر خدا یا "باقی" است و او را به یسار ما می آورد. پس مخلوقات دلیل راه و طریق رسیدن به خدا و "باقی" اند.

الهیات زرمی، ۱۵۰  
همه حکما و الهیون بزرگ ما متفقاً می گویند که جهان شهادت آینه غماز جهان غیب است و از معرفت مخلوق به معرفت خالق توان رسید، ولو «در آینه‌ای و در راهی تاریک». دلیل اصلی آنکه برای غور در امور معنوی باید به شناخت رمزها پرداخت (اینست که) ما بدین واقعیت اذعان داریم که همه اشیاء به نحوی با هم مرتبطند؛ و به فضل این رابطه متقابل، هر فردی از اشیاء، خود عالمی است و در نزد "مطلق" واحد، کثرت موجودات همان وحدت است. هر تمثالی مثنایی قریب به مثال نخستین خود است. با این حال، غیر از تمثال مطلق یا خود "مثال ازلی" که با نفس خود متحد است، محال است که تمثالی عیناً و دقیقاً مشابه مثال خود باشد؛ و این امر، متضاد امکان وقوع بی نهایت تمثال است که برخی از دیگری راست‌نماتر و دقیق‌تر باشد....

آن‌گاه که از تمثالی بهره می‌گیریم و می‌کوشیم که، از طریق قیاس، به شناخت آنچه تا این زمان ناشناخته است دست یابیم، باید [چنان باشد که] در آن تمثال هیچ تردیدی راه نیابد؛ زیرا تنها از طریق قیاس‌های منطقی و امور معلوم و یقینی است که می‌توان به معرفت نامعلوم رسید.... بر طریق یونانیان و رومیان باستان، با آنان متفقیم که چون برای نیل به معرفت امور الهی راهی جز راه رموز نیست، بهتر آنست که از علائم ریاضی بهره‌گیریم که قطعیت لازم آن دارند.

نیکولوس کوسایی<sup>(۲۲)</sup>

اهتمام بدین فن (کیمیا) ما را قادر می‌کند که نه تنها عجایب عالم طبیعت، بلکه ماهیت نفس الهی را، با همه جلال و صفناپذیرش، دریابیم. این فن به طرز شگفت آشکار می‌کند که آدمی چگونه تمثال تثلیث اقدس و جوهر تثلیث اقدس است. وحدت جوهری در آن تثلیث، به‌رغم تفاوت "افراد" آن، تجسد شخص دوم تثلیث [عیسی]، ولادت او، مصیبت تصلیب، مرگ و رستاخیز مسیح، صعود او و سرور جاودانه‌ای که برای ما آدمیان فراهم آورد، و نیز تزکیه ما از گناه نخستین - که اگر نبود، تزکیه حاصل از همه اعمال نیک آدمیان پوچ و عبث بود - باری، همه اصول دین مسیح، و اینکه چرا انسان باید از این همه محنت و رنج بگذرد، پیش از آنکه حیاتی تازه آغازد، طعمه مرگ شود؛ همه اینها را در فن خود می‌بینیم، بدان‌سان که در آینه توان دید.

اکسیر حکمت<sup>۱</sup>

اکنون به یاد دار که در خدا از طریق آفریدگانش اندیشه توانی کرد؛ آفریدگانی که آنها را از عدم بیافرید. فن تو قادر است قدرت متعال او را کشف کند. اما آن‌گاه که بنگری و نظر کنی که مخلوقات را چه شایسته ساخته و کنار هم نهاده‌اند و با چه نظم شگفتی آراسته‌اند، فن تو خواهد توانست حکمت خدا را، که به "پسر" منسوب است، دریابد و بدان پی برد.

تالر<sup>۲</sup>  
بدان که همه مخلوقات، بنا بر طبع خود، جهد می‌کنند که چون خدا باشند. اگر افلاک می‌گردند از برای آنست که بر اثر خدا یا خداگونگی ره می‌سپارند. اگر خدا در همه چیز نبود، طبیعت فرومی‌مرد، نه به کاری برمی‌خاست و نه چیزی می‌خواست؛ زیرا چه بخواهی و چه نخواهی، چه بدانی و چه ندانی، طبیعت در نهاد خود، ولو به ابهام، پوینده است و روی سوی خدا دارد. هر انسانی را اگر در

غایت تشنگی، شربتی پیش آرند که خدا در آن نباشد، آن را باز پس خواهد زد. مطلوب طبیعت نه خوراک و آب و پوشاک و راحت است و نه هیچ چیز دیگری که تهی از خدا باشد؛ بلکه او نهانی در جست و جو است سخت و پیوسته در پی خداست.

آدمی آن‌گاه بهترین اعمال را به جا می‌آورد که، تا آنجا که مقدور طبع اوست، بر اثر آسمان راه بسپارد.

این نفس ردّ پا (پَدَنیه<sup>۲</sup>)ی آن کل مطلق است، زیرا آن کل را از طریق آن می‌شناسیم. همچنان که هر کس را باید از طریق ردّ پا (پده<sup>۳</sup>)ی او یافت....

بربهد - اژتیکه او پَنیشد، ا، ۴، ۷۹<sup>۴</sup>

[بی‌تردد می‌رود در راه راست] / ره نمی‌دانی بچو گامش کجاست.

مولوی [مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۹۱]

خدا جهان را ساخت و همه مخلوقات را در آن گنجانده؛ چون شیشه‌های بسیار که شاید او شکوه خود را در آنها بازتابد؛ او در آفرینش نسخه‌هایی از خود پدید آورده است؛ و صفات دل‌انگیز حسن و قدرت و حکمت الهی را از این عالم ظاهر توان خواند. بنا بر آن قول مشهور مدرسیان، برخی از پدیده‌ها مظاهر کثیف و کدر خدایند، یعنی اثر انگشت و جاپای خدایند؛ اما برخی دیگر لطیف‌تر و شفاف‌ترند و مظاهر جامع‌تر حضرت ربوبیت‌اند، یعنی وجه خدا و صورت اویند.<sup>۵</sup>

اما اینکه خدا را در اینجا چگونه توان یافت و چگونه با او از دل سخن توان

گفت و چگونه در پیشگاه نور جلال الهی که بر کائنات می‌تابد توان نشست؛ چگونه از عالم حس باید گذشت و به عالم عقل درآمد؛ پاسخی درخور این پرسش‌ها نه در نزد فلسفه‌ای است که معمولاً تعلیم می‌کنند، بلکه در نزد دین حقیقی است: همان که خدا و روح را در هم می‌تند و می‌پیوندند\* ما را نیکوتر تواند آموخت که رشته‌های زرینی را که عالم را به خدا می‌پیوندند و با او یگانه می‌کند، چگونه فرابیریم و فروآوریم. آن حکمت خداوندی که این عمارت عالی را تدبیر کرده و زیبا ساخته است، هنر خویش را نیکوتر بیان تواند کرد و روح را بر بال این پرتوهای تافته خواهد نشانند و نزد کسی خواهد برد که سرچشمه این پرتوهاست.

\* \* \*

هو الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ. مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

آن فی اختلاف اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ.<sup>۱</sup>

افلاک از جلال خدا سخن می‌گویند؛ و گنبد آسمان صنع او را می‌نماید.

این امور ظاهری که پیش روی خود می‌بینی تو را به معرفت امور باطنی‌ای

\* این سخن کاملاً مبین معنای واژه‌های "یوگا" (yoga) و دین (religio) است.

۱- اوست آنکه خورشید را فروغ بخشید و ماه را منور ساخت و برایش منازلی معین کرد تا از شمار سال‌ها و حساب آگاه شوید. خدا همه اینها را جز به حق نیافرید و آیات را برای مردمی که می‌دانند به تفصیل بیان می‌کند. در آمد و شد شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده است، برای پرهیزگاران عبرت‌هاست.

۲- عالمان نجوم سنتی چنین شاهی از کتاب خدا را مبدأ کار خود می‌گرفتند.

3- Psalm, XIX, 1.

1- Dante, *De Monarchia*, I, ix.

2- padanya

3- pada

4- *Brihad-Āranyaka Upanishad*, I, iv, 7.

5- *Remotiores similitudines creaturae ad Deum dicuntur vestigium; propinquiores vero imago.*

راه می‌برند که از تو نهان است... حال که چنین است، با تأمل و تدبر در اشیای (مشهودی) که خدا ساخته است و پیوسته به وجود می‌آورد، صانع هر آنچه را هست در اندیشه خود فهم توانیم کرد.

هرس  
آری، خدا همه جهان مخلوق را بر صورت و نسخت خود ساخت و برای هیچ چیز الگویی نداشت که بدان مقیدش سازد، مگر ماهیت خود آن چیز. چنین است که همه جهان مخلوق «سایه‌ای است همانند آن وجود نامخلوق»؛ و با مهوری یا نشانی دیگر که خدا بر او نهاده است، باری از دور بدو پیوسته است.

جان اسمیت افلاطونی

آنچه را در مخزن اسرار نهاده‌اند / در گنجینه ظواهر آشکار کرده‌اند.

ابن عطاء، الله (۳۳)

و خدا گفت، در گنبد فلک نور بنهید تا روز را از شب جدا کند؛ و چنان کنید که آن نورها، هم نشان راه باشند و هم فصول و هم روزها و سال‌ها.

سفر تکوین، ۱۴:۱

علوم نیکوی طب و هیئت بخوان و فن ژرف پیش‌گویی بیاموز. گمبها<sup>۱</sup>  
رد همه چیز را می‌توان عاقبت در علل ماوراء طبیعت یافت. با این حال، همه اشیاء، در وضع کنونی‌شان، مقید به قیود طبیعت‌اند.

بازیل والننن

دمشقی گوید: «سیارات گونه‌گون در ما مزاج‌ها و خوی‌ها و احوال مختلف پدید کنند.»<sup>۲</sup> حال که چنین است، اجرام آسمانی، به تلویح، در نیکویی فهم ما دخیل‌اند. پس همچنان که طبیبان از مزاج جسمانی شخص درباره عقل او داوری توانند کرد، از آن رو که [جسم] حالی قریب بدان [عقل] دارد، منجم نیز از حرکات فلکی چنین تواند کرد، از آن رو که آن حرکات علت بعید حال آن

1- Gampopa.

2- De Fide Orth., 11. 7.

شخص‌اند. بدین معنا، با قول بطلمیوس<sup>(۲۲)</sup> همراهیم که گفت: «اگر در هنگام زادن کسی، عطارد در یکی از نواحی زحل باشد، چنانچه عطارد رو به بدر داشته باشد، فراست درک ماهیت باطنی امور را بدان طفل ارزانی می‌دارد.»<sup>۱</sup>

قدیس توماس آکویناس<sup>(۲۵)</sup>

روح مرد فرزانه در کار ستارگان دخیل است.

بطلمیوس

\* \* \*

سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.<sup>۲</sup>

قرآن کریم، فصلت (۴۱): ۵۳

حکیمان رودخانه‌ای را دیده‌اند که آنیوس<sup>(۲۶)</sup> میرندگی خود را در آن فروشست؛ رودخانه پکتولوس<sup>۳</sup> در لیدیه<sup>۴</sup> که شاه مایداس<sup>۵</sup> در آن حمام کرد و آن را به زر بدل کرد؛ حمام دایانا<sup>(۲۷)</sup>؛ چشمه ناریسیس<sup>(۲۸)</sup>، خون ادونیس<sup>(۲۹)</sup> که بر پستان برف‌گون ونوس<sup>(۳۰)</sup> فروچکید و گل شقایق را پدید آورد؛ خون آیاس<sup>(۳۱)</sup> که گل زیبای سنبل از آن بُوست؛ خون غولانی که آذرخش ژوپیتر<sup>(۳۲)</sup> آنان را بکشت؛ اشک‌هایی که آلتیاء، چون رداهای زرین را از تن برکنند، فروریخت؛ آب‌های جادویی مدیا<sup>(۳۳)</sup> که سبزه‌ها و گل‌ها از آن رست؛ نوش دارویی که مدیا از گیاهان گوناگون بساخت تا یاسون<sup>(۳۴)</sup> پیر را دوباره جوان کند؛ طب آسکلپیوس<sup>(۳۵)</sup>؛ عصاره‌ای جادویی که یاسون پشم زرین<sup>(۳۶)</sup> را به کمک آن به دست آورد؛ باغ دختران شب<sup>(۳۷)</sup> که درختانش سیب‌های زرین بسیار به بار

1- Centiloquium, verbum 38.

۲. زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟

3- Pactolus

4- Lydia.

5- King Midas

6- Althea

می آورد؛ آتالانته<sup>(۳۸)</sup> که با سه سیب زرین از مسابقه کناره گرفت؛ رومولوس<sup>(۳۹)</sup> که ژوپیترا او را به خدا بدل کرد؛ تبدیل روح یولیوس قیصر<sup>(۴۰)</sup> به ستاره‌ای دنباله‌دار؛ پوتون<sup>(۴۱)</sup>، دیو یونو<sup>(۴۲)</sup>، که از گل و لای حاصل از طوفان دئوکالیون<sup>۱</sup> بزاد؛ آتشی که مدیا هفت مشعلش را از آن افروخت؛ ماه، که از حریق فائتون<sup>(۴۳)</sup> بیفروخت؛ آرکدیا<sup>(۴۴)</sup>، که ژوپیترا را عادت بر آن بود که در آن راه برود؛ اقامتگاه پلوتون<sup>(۴۵)</sup> که هشتی‌اش پاسگاه کربورین<sup>(۴۶)</sup> سه‌سر بود؛ کومه‌ای که در آنجا هرکول اندام‌هایی را که از مادرش بگرفته بود در آتش بسوزاند، تا آنکه عنصرهایی ثابت و نسوختنی را که از پدرش حاصل آمده بود رها کردند و او خدا شد؛ کلبه‌ای روستایی که بامش را از زر ناب ساخته بودند. خجسته باد، آری بس خجسته باد مردی که یهوه شیوه ساختن آن "تمک الهی" ای را بدو وحی کرد که جسم فلزی و کانی در آن به فساد می‌گراید و نابود و خوار می‌شود، آن‌گاه که روحش را برای رستاخیز شکوهمند جسم فلسفی احیا می‌کنند؛ رحمت بر او باد که به پاداش آنکه در حین کار یکسره ذکر روح‌القدس می‌کرد، معرفت فن ما را بدو ارزانی داشتند. پس نیک به یاد باید داشت که این یگانه راهی است که از آن، فن‌الفنون ما را به آدمی ارزانی می‌دارند. اگر خواهی که آن را به دست آری، باید که خود را بر خدمت خدای بگماری.

### معنای ذویطون رمزها

قرآن در هفت بطن نازل شده است.\*

[حضرت] محمد [ص]

#### 1- deucalion

\* این حدیث، خود نیز، مانند بسیاری احادیث دیگر، محمل تفسیرهای متعدد است؛ زیرا واژه عربی "أحرف" را، هم به معنای لفظ می‌توان گرفت (که در این صورت، حدیث راجع به قرائات معتبر هفت‌گانه است) و هم به معنای "دامنه" [یا بطن] (که راجع است به مراتب <--

بدانیم که کتاب‌ها را باید در چهار معنای اصلی فهم و بیان کرد. یک معنا را "لفظی"<sup>۱</sup> گویند؛... دومی را "استعاری"<sup>۲</sup> گویند؛... سومین معنا را "اخلاقی"<sup>۳</sup> خوانند؛... و چهارمی را "باطنی"<sup>۴</sup> گویند.... با این بیان، معنای لفظی را همواره باید در آغاز آورد؛ زیرا مشتمل بر همه معانی دیگر است و بی آن، فهم دیگر معانی ناممکن است و نامعقول؛ و بالاتر از همه، فهم معنای استعاری [بدون فهم معنای لفظی] ناممکن است. چون هر چیز را باطنی است و ظاهری، اگر نخست به ظاهر نپردازیم به باطن راه نمی‌توانیم یافت. دانته (ضیافت، ۵:۲:۵).

مصریانی که تعلّم می‌کردند، کار را با آموختن نخستین روش نوشتن، به نام حرف‌نگاری<sup>۶</sup>، آغاز می‌کردند؛... سپس روش دوم را می‌آموختند، که روش کاهنی<sup>۷</sup> بود و آن را نویسندگان مقدس، یا مقدس‌نویسان<sup>۸</sup>، به کار می‌بردند؛ سرانجام نوبت به برترین و آخرین روش می‌رسد که ایشان می‌آموختند: روش

>-- لایه لایه معنا). آری، زبان‌های مقدس، همچون عبری و عبری و سنسکریت، چه در نوشتار و چه در گفتار، وسایط والای واقعیت‌های برترند؛ مضمون رمزی آنها نیز از حد علوم ریشه‌شناسی لغات تا حد خود حروف و معادل‌های عددی آنها - جُمَّل (gematria) - و حتی شکل حروف فرامی‌رود. زبان‌های یونانی و لاتینی نیز، اگرچه مستقیماً زبان وحی نبوده‌اند، ماهیتی سخت بخردانه و منطقی مبتنی بر بنیادی عقلانی دارند؛ بنیادی که به ساختار زبان‌های اروپایی متأخر منتقل شد. در سر دیگر طیف (به جز موارد سخنی چون اسپرانتو)، عرف مدرن قرار دارد که در صور اغراق‌آمیز خود، مایل به پاس داشت محتوای صرفاً عاطفی کلمات، به معنای "اگزستانسیال" آن، است؛ یعنی در قالب تنش‌ها و نیروها و واکنش‌هایی بیرون از مرز شهودگرایی فراعقلانی و همان جا که محتوای "عقلانی" عملاً به واژه‌سازی فضل‌فروشانه لاتینی و یونانی برای فرایندهای شیمیایی و محصولات دارویی محدود می‌شود.

- |                                        |                   |
|----------------------------------------|-------------------|
| 1- literal                             | 2- allegorical    |
| 3- moral                               | 4- anagogical     |
| 5- Dante, <i>Il Convito</i> , II, 2-5. | 6- epistolography |
| 7- hieratic                            | 8- hierogrammates |

صورت نگاشت<sup>۱</sup>، که بخشی از آن، به واسطه نخستین عناصرش (عناصر هجایی یا حروفی کلماتی که در این خط می آیند)، معنایی "لفظی" دارد و بخشی دیگر از آن، معنایی "رمزین"<sup>۲</sup>.  
کلمنس اسکندرانی<sup>(۴۸)</sup>

علم نظری بر دو قسم است: علم به معنای "تاریخی"<sup>۲</sup> و علم به معنای "روحانی"<sup>۳</sup>. علم اخیر خود بر سه قسم است: "تفسیری"<sup>۴</sup> و "استعاری" و "باطنی". علم "تفسیری" (اخلاق) به بهبود اخلاقیات بسته است؛ علم "استعاری" به معنایی جز معنای ظاهری لفظ بسته است؛ علم روحانی به مفهومی "روحانی" وابسته است که به حد والاترین و نهانی ترین امور در اسرار ملکوت می رسد. این چهار معنا را می توان هم زمان و در یک بیان درآورد. لذا مثلاً واژه Jerusalem (بیت المقدس) در لفظ به معنای شهر یهودیان (Jews) است؛ معنای استعاری آن کلیسای مسیحی است؛ معنای تفسیری اش روح انسان است؛ معنای باطنی اش شهر ملکوت.  
کاسیانوس زاهد<sup>۵</sup>

عهد عتیق را چهار مرتبه است: مرتبه تاریخی؛ مرتبه شناخت علت و معلول<sup>۶</sup>؛ مرتبه قیاس<sup>۷</sup>؛ مرتبه استعاره.  
قدیس آوگوستین

هر آنکه پرورده و تعلیم کرده حکمت باشد و فهم زبان خرد و سخن گفتن بدان را بیاموزد، باید از "کلمه عقل" و در "کلمه عقل"، یعنی عیسی مسیح و "تخمه باقی"<sup>۸</sup>، دوباره بزاید: همان جوهر الهی که خدا در روح ملکوتی او دمید باید دوباره زنده شود؛ او باید باز با اصل خود متحد شود؛ یعنی با همان که پیش از آفریده شدنش در خدا بود. آن گاه روح جاودانه او شاید در کسی درآید که

1- hieroglyphic

2- historical

3- spiritual

4- tropological

5- Cassianus Eremita

6- etiology

7- analogy

8- Immortal Seed

مستور است؛ شاید، هم معنای لفظی عقل را فهم کردن تواند و هم معنای اخلاقی [تفسیری] و استعاری و باطنی و مضامین نهفته آنها را. در این هنگام است که او شایسته ورود است، نه تنها به درگاه سلیمان، بل به حیاط بیرونی فلسفه طبیعی، به حس و شعور، و بلکه به حیاط اندرونی اعمال قدسی و روحانی، به فهم و معرفت الهی. و این چنین، به درونی ترین و مقدس ترین مکان اسرار عرفانی گام خواهد نهاد؛ بدانجا که کس را اذن دخول بدان نیست، مگر آنان که به مقام شور متعالی و قدسی رسیده اند.  
جان اسپرو<sup>۱</sup>

خود را به تناقض های آشکاری که حکیمان در مکتوباتشان آورده اند تا راز خود را پوشیده دارند مسپار و به رنج و پریشانی میار. تنها آن قول ها را برگزین که مقبول طبع باشد؛ گل ها را برچین و خارها را واگذار. میکائیل سندیوگیوس<sup>۲</sup>  
جمله این صنایع لفظی را باید رموز اسرار عرشی و انوار الهی دانست که حضرت ربوبیت بر من افاضت کرده است. هان ای خواننده، اندیشه ات را از حد الفاظ فراتر ببر و در طلب معانی مستوری برآی که آنها را فهم توانی کرد.

ابن عربی

آنکه کتاب های مقدس را بی بصیرت می خواند، از فهم معانی باطنی آنها نایبناست.  
هونن<sup>۳</sup>

هان ای شمایان که صاحب عقل سلیمید، بدان حکمت پردازید که خود را در پس حجاب شعرهای شگفت نماند. دانته (دوزخ، ۶۱:۹)<sup>۴</sup>  
چون مقصودی روحانی اراده کنند، اگرچه آن را با کلمات جسمانی بیان کنند، مبادا که جسمانی اش پنداری.  
ابرن دانستن، ۵۶۱<sup>۵</sup>

1- John Sparrow

2- Michael Sendivogius

3- Hónen

4- Dante, *Inferno*, IX, 61.5- *The Cloud of Unknowing*, LXI.

درس در برون است و در پوست؛ مراقبه در درون است و در مغز.

پلکان صومعه<sup>۱</sup>

همه تجلیاتی که هر انسانی در هر زمانی در اینجا در قالب صور جسمانی این حیات دیده است، معانی روحانی دارند. من بر آنم که اگر آنان که آن جلوه‌ها بدیشان فرامودند، خود چنان که باید روحانی می‌بودند، یا دریافتن معانی آن جلوه‌ها را به طریق روحانی می‌توانستند، آن معانی را هرگز در قالب جسمانی بدیشان نمی‌نمودند. پس، از پوست سخت درگذریم و مغز شیرین خوریم.

ابر ندانستن، ۵۸

قصص کتاب مقدس نه چنان است که، باری، زندگانی و اعمال گذشتگان را پیش ما نهد، آن چنان که برج بابل می‌کرد: نه؛ ذکر سلطنت مسیح در سرتاسر کتاب یافت می‌شود، همچنان که ذکر سلطنت دوزخ؛ صورت مشهود همواره از امری نامشهود حکایت می‌کند که باید خود را در انسان روحانی به ظهور برساند.

بوم

قدیس آوگوستین گوید: متون مقدس نخست طفل را سرگرم و مجذوب می‌سازند؛ و سرانجام، آنگاه که او در فهم آنها جهد کند، هوش از سر خردمند می‌ریزند؛ زیرا هیچ کس نه چندان ساده‌دل است که مرتبه خود را در آنجا نتواند یافت و نه چندان خردمند است که چون در تدبر در آنها کوشد، دریابد که فهم او را به ژرفای آن متون راه نیست و معانی بیشتری در آنها کشف کند. همه قصه‌ها و گفته‌های برگرفته از آنها معانی دیگر، معنایی عرفانی، دارند. فهم ما از آنها آن چنان با حقیقت آن امور در نفس خود و در نزد خدا بیگانه است که گویی خود نبوده است.

اکهارت

هیچ خردمندی با این حقیقت مخالف نیست که در متون مقدس، امور

1- Scala Claustralium

معقول را در پس صور محسوس می‌نهند؛ زیرا کس نگفته است که امور معقول را به منظور حفظ آنها محسوس ساخته‌اند؛ بلکه غرض آن بوده است که صفات امور معقول را بنا بر شباهتشان با صور محسوس فهم توان کرد.

قدیس توماس آکویناس

هر آفریده‌ای معنایی دوگانه دارد: معنای لفظی و معنای عرفانی؛ و این دو در

پس یکدیگرند. جان اسمیت افلاطونی

طرز بیان کتاب مقدس چنان است که از هر علمی فراتر است؛ زیرا یک جمله

در همان حال که از امری واقع سخن می‌گوید، رازی را بیان می‌کند.

قدیس گرگوریوس کبیر<sup>(۴۹)</sup>

خدای واحد، کتاب‌های مقدس را چنان ساخته است که معانی کثیری را

برمی‌تابند. قدیس آوگوستین

هر دوبیتی (در بهاگوت پورنه<sup>۱</sup>)، بلکه هر حرفش، الهام‌بخش اقسامی از

معانی است. چایتیه<sup>۲</sup>

حال، آنچه مطابق معنای لفظی یکی بیش نیست، مطابق معنای عرفانی و روحانی سه است. زیرا در همه رسایل کتاب مقدس، افزون بر معنای لفظی‌ای که از ظاهر کلمات برمی‌آیند، مفهوم و معنایی سه‌گانه نیز هست - یعنی معنای استعاری، که آنچه را باید درباره الوهیت و آدمیت باور بداریم از آن می‌آموزیم؛ معنای اخلاقی، که از آن می‌آموزیم چگونه باید زیست؛ معنای باطنی، که از آن شیوه وفا به خداوند را می‌آموزیم. پس کتاب مقدس این امور را می‌آموزد؛ یعنی خلق جاودانه و تجسد مسیح، شیوه زندگی، اتحاد خدا و روح. نخستین اینها مربوط به ایمان است؛ دومی مربوط به افعال (اخلاقیات)؛ سومی مربوط به هر دو. برای اولی باید در موضوع علم پزشکان جهد کرد؛ برای دومی در موضوع

1- Bhāgavat Purana

2- Chaitanya

علم مواعظ؛ برای سومی در موضوع "فکر"<sup>(۵۰)</sup> آوگوستین خصوصاً اولی را به ما می آموزد؛ گرگوریوس خصوصاً دومی را؛ و اما دیونوسیوس سومی را می آموزد. آنسلم<sup>(۵۱)</sup> پیرو آوگوستین است؛ برنار<sup>(۵۲)</sup> تابع گرگوریوس است؛ و ریشار<sup>۱</sup> پیرو دیونوسیوس. زیرا آنسلم در استدلال برتر است و برنار در وعظ و ریشار در "فکر". اما هیو<sup>۲</sup> هر سه را می آموزد.

قدیس بوناونتوره در نوشته های نامقدس، فقط کلمات حامل معنایند؛ اما در نوشته های مقدس، نه تنها کلمات، بلکه اشیاء معانی ای دارند. از این رو، همچنان که معرفت کلمات باید، تا بدانیم که آن کلمه ها بر کدام اشیاء دلالت می کنند؛ معرفت اشیاء باید، تا معنای نهفته آنها را معلوم کنیم. هیروی سنت ویکتوری<sup>(۵۳)</sup>

چون کلمات مصری را بر زبان آرند، نیروی اشیای مدلول آن کلمات در آنها به فعل آید. پس ای سلطان من، تا آنجا که در قدرت داری (و تو قادر مطلق)، از ترجمه تعالیم دست بدار... این سخنی است آکنده از عمل<sup>۳</sup>. هرمن

### رمزپردازی خورشیدی

[آیه سجده:] و مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ تَعْبُدُونَ.<sup>۴</sup> فصلت (۴۱): ۳۷

\* \* \*

باید که در جلال و عزت آن خدای هستی بخش (سویتر<sup>۵</sup>) اندیشه کنیم. باشد که عقول ما را منور گردانند.

1- Richard

2- Hugh

۳- قس: پانوشت مربوط به حدیث بواطن قرآن کریم.

۴- و از نشانه های او شب و روز و آفتاب و ماه است. به آفتاب و ماه سجده مکنید. به خدای یکتا که آنها را آفریده است سجده کنید، اگر او را می پرستید.

5- Savitar

گاتیری (ریگودا، ۳، ۱۰: ۶۲)<sup>۱</sup>

ستایش تو راست، تو را که چون طلوع کنی "رع"<sup>(۵۴)</sup> هستی و چون غروب کنی "تمو".<sup>۲</sup> تویی که برآیی، تویی که برآیی، تویی که بدرخشی، تویی که پادشاه تاج دار خدایانی. تو سرور آسمانی و تو سرور زمینی؛ تو خالق آنانی که در بلندی ها ساکن اند و آنان که در اعماق ساکن اند. [تویی] یگانه خدایی که در اول الزمان پدید آمد. تو زمین را آفریدی؛ تو آدمی را پدید کردی؛ تو مفاک اشک بار آسمان را بساختی؛ حابی<sup>۳</sup> [خدای نیل] را تو پدید کردی؛ مفاک اشک بار را تو آفریدی؛ تو به هر آنچه هست حیات بخشیدی. کوه ها را تو به هم استوار کردی؛ آدمیان را تو بساختی و جانوران دشت را تو هستی دادی؛ تو آسمان ها و زمین را بساختی. تویی آنکه الهه مئات<sup>۴</sup> هر بامداد و شام به عبادتش سر نهاده است. تویی که با دلی آکنده از خرمی از آسمان بگذری... سلام بر تو ای قرص خورشید، ای سرور پرتوهای نور، ای آنکه برآیی و به جمله آدمیان حیات بخشی. دیدار خود را در سپیده دم هر روز عطایم کن.

ستایش رع به وقت طلوع<sup>۵</sup>

ای چشمه روز، ای جلال نور ازلی، ای خورشید داد، بیا و ما را منور کن، ما را که در ظلمات و در سایه مرگ بنشسته ایم.

سرود ستایش، بیست و یکم دسامبر (هنگام انقلاب زمستانی)<sup>۶</sup>

سپاس مر خورشید فرشتگان را که از فضل اوست که این خورشید حس تو را

برکرد. دانته (بهشت، ۱۰: ۵۳)<sup>۷</sup>

1- *Gāyatri, Rigveda, III, lxii, 10.*

2- Temu

3- Hāpi

4- Maāt

5- Hymn to Rā when he riseth

6- Antiphon at Lauds, 21st December (Winter Solstice)

7- Dante, *Paradiso*, x, 53.

سایه‌ای ام کدخدایم آفتاب / [حاجبیم من نیستم او را حجاب] (۵۵)...

[ورکشم باری بدانم تا کجا] // ماهم و خورشید پیشم پیشوا

مولوی [مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۹]

مرد پرهیزگار با سیر در کائنات به درک رب کائنات راه می‌برد؛... چون جمال

این آفتاب جسمانی را نظاره کند، بر سبیل شباهت، به جمال آفتاب حقیقی

پی‌برد. قدیس گرگوریوس نوسایی (۵۶)

خورشید ظاهری... نیرو و درخشش خود را از باطن می‌یابد، همچون آینه‌ای

یا نمونه‌ای از باطن... خورشید عالم ظاهر... جلوه‌ای است از خورشید

واجب‌الذات باطنی.

او که در مهر سکنا دارد، و باز خود جز مهر است، و مهر او را باز نمی‌شناسد،

و مهر تن اوست، اوست که از درون گرداننده مهر است - او خود تویی، ای

گرداننده درونی و باقی. برهد - آرتیگه اوپنیشد، ۳، ۷، ۹<sup>۱</sup>

و این روح مهر، که خود نیکوتر از مهر است، یا بر ارابه مهر بنشیند تا به

آدمیان نور بخشد، یا از برون کار کند یا از هر راه که باشد، تا هر یک از آدمیان را بر

آن دارد که خدای گونه شود.\* افلاطون (قوانین، ۱۸۹۹)<sup>۲</sup>

در همه عالم، هیچ چیز محسوسی نیست که بر قدر خورشید سزاوار تمثالی

خدا باشد. خورشید با نور محسوسش نخست خویش را برمی‌فروزد و آن‌گاه

جمله اجرام آسمانی و اصلی را. خدا نیز نخست خویش را با نور عقل منور

1- Brihad-Aranyaka Upanishad, III, vii, 9.

\* توجه به تمایزی که به لحاظ سنتی میان "خورشیدها"ی معقول و محسوس، نامشهود و مشهود قائل بوده‌اند برای هرگونه فهم درست اسطوره‌های خورشیدی<sup>۳</sup> و "آیین‌های خورشیدی" ضروری است. - کوماراسوامی:

Coomaraswamy, *Am I My Brother's Keeper?*, p. 92.

2- Plato, *Laws*, 899A.

می‌کند و آن‌گاه عقول سماوی و دیگر عقول را. دانته (ضیافت، ۴:۱۲)<sup>۱</sup>

خورشید... تمثال صانعی است که بر فراز آسمان‌هاست. هرمس

یا نمی‌دانی که نور آفتاب / عکس خورشید برون است از حجاب

مولوی [مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۶]

بدان که آن که قربت خدا می‌جوید دل است نه تن. مقصود من از "دل" نه آن

شهوت است که به حواس درآید؛ بلکه امری است نهانی که گاه روح خوانندش و

گاه نفس. غزالی (۵۷)

سیمپلیکیوس (۵۸)... که [آثار] آنبدفلیس (۵۹) را خوانده بود، ما را خبر داد که او

به دو عالم قائل بوده است: یکی عقلانی و دیگری محسوس. اولی مثال و

الگوی ازلی عالم دوم است. و بدان‌سان که دوپلاسیتیس نویسنده حکیم<sup>۲</sup>

گوید... آنبدفلس به دو خورشید قائل بود<sup>۳</sup>: یکی مثالی و معقول، دیگری عیان و

محسوس.<sup>۴</sup> رالف کادورس<sup>۵</sup>

پس مولای ما، عیسی، همچنان که در جلال معنوی خود، عقل الهی است،

صورت "ازلی" آفتاب، یعنی شمس‌الشموس، نیز هست. بر وفق هموست که

پلوتارک این سخن را از حکیمان روزگار باستان به ما رسانده است که او را چنین

خوش آید که خدای مهر، که در مهر سکنا دارد، در لطف و حسن و شکوه نور،

هزار بار برتر از مهر است، مهری که در حجاب این عالم خاکی یا این ابر ظلمانی

است. مهری که خود در این افلاک مشهود می‌تابد، جوهر یا صورتی جوهری

است که آن را در دل این نقش ظاهر نهاده‌اند و از آن برون می‌جهد. نور، پرتوهای

1- Dante, *Il Convito*, XII, 4.

2- De Placitis Philosophorum

3- δύο ημίους, τον μὲν ἀρχέτυπον, τὸν δὲ φανόμενον

4- Lib. II. Cap. xx. P. 900. tom. II. Oper. Plutarchi.

5- Ralph Cudworth



آفتاب، و چندین مهرها که به چشم ما درآیند، چهره‌ها و تصویرها، یا بلکه سایه‌های این مهرند که از آن ساری شوند. پیر استری

این مهر بزرگ و رخشان و هماره تابان... صورت مشهود نیکویی الهی است، که کار آن نیکوی محض را در مرتبه‌ای نازل بازمی‌نماید... چنین است که آن نیکوی محض را، که ورای جمله نورهاست، "نور معنوی" خوانند؛ زیرا او پرتوی آغازنده و شعاعی لبریزنده است که با کمال خود، هر نفسی را در وراء و پیرامون و درون عالم منور می‌سازد و همه قوای معنوی آنها را نو می‌کند و جمله آنها را در حیطه متعال خود می‌گیرد و آنها را رفعت و علو می‌بخشد. همو اصل اصیل و تام و تمام نور را، بر صورتی بسیط، در دل دارد؛ و مثال علوی نور است، و نور را در بطن خود می‌دارد، در کیفیت از آن نور فراتر است و در زمان از آن پیش‌تر. این چنین است که جمله موجودات روحانی و عقلانی را گرد می‌آورد و متحد می‌سازد. دیونوسیوس

او آفتاب معرفت است. یک پرتو از او عالم را به نور معرفت منور ساخته است. شری زمکریشنه<sup>۱</sup>

روح آدمی به نور عقل منور است، آن‌چنان که عالم به نور خورشید منور است - اما به قدری بس فزون‌تر. هرمس

مسیح، شمس ملکوت... بر اوج آسمان قلوب ما فرا رفت... رویسبروی<sup>(۶۰)</sup>

### حواشی مترجم

۱. Theodore of Studium راهب مسیحی یونانی و مصلح رهبانیت (۷۵۹-۸۲۶ م).
۲. Jhon of Damascus متکلم مسیحی سریانی و بزرگ‌ترین متکلم کلیسای یونانی (فح ۷۵۴ م).
۳. جلدجتا / گولگتا (Golgotha)، محلی در بیرون حصار شهر بیت‌المقدس که، به اعتقاد مسیحیان، عیسی (ع) را در آنجا به صلیب کشیدند.
۴. Iconostasis جایگاه یا پرده شمایل. در کلیساهای ارتدکس شرقی، پرده یا تیغه‌ای برای جداسازی مقصوره از فضای اصلی کلیسا.
۵. Zohar زهر، در لغت عبری به معنای روشنی، یکی از دو کتابی که مأخذ قبّاله (تفسیر باطنی تورات) بوده و در قرن دوم میلادی نوشته شده است.
۶. چون مرجع این قول غزالی ذکر نشده است، اصل قول را نیافتیم و ناگزیر آن را از متن انگلیسی ترجمه کردیم.
۷. Proclus پروکلس / پروکلس (۴۱۰-۴۸۵ م)، فیلسوف نوافلاطونی و ریاضی‌دان و منجم، متولد قسطنطنیه.
۸. Dionysius دیونوسیوس / دیونوسیوس (قرن اول میلادی)، از نخستین شهیدان و اسقفان مسیحی. آثاری که بدو منسوب است در رشد فلسفه مدرسی اثری بسزا داشته است.
۹. Kaula Tantric Precept کائلا تانترا به متونی می‌گویند که دربارهٔ مناسک هندویی و بودایی به زبان سنسکریت نوشته شده است.
۱۰. Jacob Boehme یا کوب بوم (۱۵۷۵-۱۶۲۴)، حکیم و عارف آلمانی.

۱۱. Hermes هرمس مثلث التعمه، از حکیمان و عالمان اسطوره‌ای که برخی او را با حضرت ادریس نبی (ع) مطابق دانسته‌اند. او را پدر نجوم و کیمیاگری شمرده‌اند و کتاب‌هایی در این رشته‌ها بدو نسبت داده‌اند.
۱۲. Abbé Suger of Saint-Denis سوزر (۱۰۸۱-۱۱۵۱ م)، کشیش و رجل سیاسی فرانسه، که در دیر سن‌دنی اصلاحاتی کرد.
۱۳. ابن فارض، شرف‌الدین ابوحفص عمر بن علی (۵۷۶-۶۳۲ م)، شاعر و صوفی نامدار مصری.
۱۴. Iamblichus ایامبلیخوس (نیمه دوم قرن سوم میلادی)، فیلسوف نوافلاطونی که رسالات مهمی در نظریات فیثاغورسی دارد.
۱۵. Geber جابر بن حیان (نیمه دوم قرن دوم هجری)، بزرگ‌ترین کیمیادان و شیمی‌دان مسلمان، که او را شاگرد حضرت امام جعفر صادق (ع) شمرده‌اند.
۱۶. Eckhart مایستر اکهارت (ح ۱۲۶۰-۱۳۲۸ م)، متأله و عارف آلمانی.
۱۷. Maximus of Tyre قدیس ماکسیموس (ح ۵۸۰-۶۶۲ م)، متکلم مسیحی یونانی، از اهالی صور در لبنان کنونی.
۱۸. I. Corinthians, XIII, 12. قرن‌تین / کورنتیان، نام دو رساله از طولانی‌ترین و مهم‌ترین رساله‌های انجیل (عهد جدید).
۱۹. St. Augustine آوگوستینوس / آوگوستین (۳۵۴-۴۳۰ م)، متأله برجسته مسیحی.
۲۰. St. Bonaventura سن بونافنتورا، ملقب به استاد سرافیل صفت (۱۲۲۱-۱۲۷۴ م)، متأله مدرسی ایتالیایی و فرانسوی.
۲۱. William Law متکلم انگلیسی (۱۶۸۶-۱۷۶۱ م).
۲۲. Nicolas of Cusa (۱۴۰۱-۱۴۶۴ م)، فیلسوف و کاردینال آلمانی.
۲۳. ظاهراً مقصود از این عطاء، الله، تاج‌الدین بن عطاء، الله اسکندرانی (ف ۷۰۹ ق)، صوفی معروف مصری، از سلسله شاذلیه، است که کتب او در شمال آفریقا شهرت بسیار دارد.

۲۴. Ptolemy بطلمیوس القلوزی / کلاودیوس بطلمیوس، منجم و ریاضی‌دان و جغرافی‌دان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی.
۲۵. St. Thomas Aquinas معروف به حکیم آسمانی (۱۲۲۵-۱۲۷۴ م)، بزرگ‌ترین حکیم مدرسی و از بزرگ‌ترین قدیسان کاتولیک‌ها.
۲۶. Aeneas در اساطیر یونان و روم، فرزند آفرودیت و انکیس.
۲۷. Diana در اساطیر روم، الهه ماه و شکار جانوران وحشی.
۲۸. Nardissus نردیسس، در اساطیر یونان، جوانی رعنا که عاشق تصویر خود شد.
۲۹. Adonis شقایق، در اساطیر یونان، جوانی زیبا که محبوب آفرودیت بود.
۳۰. Venus زهره، در اساطیر روم، الهه عشق و زیبایی.
۳۱. Ajax در اساطیر یونان، نام دو تن از قهرمانان جنگ تروا.
۳۲. Jupiter برجیس، خدای خدایان در نزد رومیان.
۳۳. Medea در اساطیر یونان، دختر آبتس، پادشاه ناحیه کولخیس (Colchis)، که به یاسون دل داده بود و به او کمک کرد تا پشم زرین را به دست آورد.
۳۴. Jason در اساطیر یونان، پهلوانی که با به دست آوردن پشم زرین، پادشاهی زمین پدر را از عمویش، پلیاس، پس گرفت.
۳۵. Aesculapius در اساطیر روم، خدای طب و سلامت.
۳۶. Golden Fleece در اساطیر یونان، پشم سحرآسای قوچی که فریکسوس به آبتس، پادشاه کولخیس، داد.
۳۷. Hesperides در اساطیر یونان، پریانی که به کمک ازدهایی به نام لادون، از درخت سیبی که میوه‌های زرین می‌داد حفاظت می‌کردند.
۳۸. Atalanta در اساطیر یونان، زنی شکارچی که با خواستگاران خود مسابقه دو می‌گذاشت، به این شرط که برنده همسر او شود و بازنده کشته شود.
۳۹. Romulus در اساطیر روم، پسر رموس و بانو شهر رم.